

بررسی و تبیین دیدگاه علامه حلی در مورد ولایت فقیه^۱

علی اکبر کریمی ایمنی

طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم

مصطفی جعفرپیشه فرد

استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم

عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه

چکیده

ولایت فقیه به معنای حق تصدی فقیه جامع الشرائط برای تدبیر و رهبری جامعه است. از نظر تشیع حق حکومت بعد از پیامبر اکرم (ص) برای ائمه معصومین (ع) ثابت می‌باشد و فقهای جامع الشرائط نیز در عصر غیبت امام معصوم (ع)، حق تصدی امور اجتماعی سیاسی جامعه را برعهده خواهند داشت. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیلی-توصیفی، در صدد واکاوی آراء سیاسی علامه حلی در باب تولیت سیاسی فقیه در عصر غیبت، از حیث قلمرو اختیارات، شرائط و احکام ولی فقیه می‌باشد. علامه حلی در آثار فقهی خود در ابواب مختلف، نظیر امر به معروف، اقامه حدود، صلاه جمعه، خمس و زکات، باغی بر امام به تولیت فقیه در عصر غیبت اذعان کرده و برای اولین بار ولایت نصبی فقیه را در ادبیات فقهی تشیع به کار گرفته‌اند. وی علاوه بر تعیین قلمرو تولیت فقها به شرائط و ادله ولایت فقیه پرداخته و از برخی ادله ولایت فقیه، نظیر روایت عمر بن حنظله در روشی مبتکرانه مفاهیم عامی را برداشت نمودند.

واژگان کلیدی: ولایت فقیه، علامه حلی، ادله ولایت فقیه، قلمرو ولایت فقیه،

مقدمه

نظریه اصیل ولایت فقیه همواره در طول ادوار فقه تحت تاثیر اقتضاءات و ظرفیت‌های موجود زمانی و مکانی در طرح و بیان ساختاری بوده است. علامه حلی فقیه اصولی و متکلم قرن هفتم و از برجسته‌ترین فقهای عصر متاخر، نقشی محوری در توسعه ابواب و فروعات فقهی و نوآوری‌های فراوانی در فقه بخصوص در مسئله ولایت فقیه داشته است. بطور مثال نظریه نصب فقیه و توسعه مفهوم حاکم در روایت عمر بن حنظله از ابتکارات وی بوده است. علامه حلی با توجه به ظرفیت‌های موجود به طرح نظریه ولایت فقیه در تراث فقهی خود پرداخته و حدود، شرائط و ادله ولایت فقیه را بیان کرده است. پژوهش حاضر درصدد واکاوی پرسش‌های ذیل است، آیا علامه حلی اصل ولایت فقیه در عصر غیبت را پذیرفته‌اند؟ در صورت پذیرش تولیت فقها، گستره این ولایت چگونه است؟ علامه به چه نوع ادله‌ای برای ولایت فقیه در عصر غیبت استناد کرده‌اند؟

فرضیه پژوهش بر این امر استوار است که: جناب علامه حلی با استفاده از ظرفیت‌های موجود سیاسی برآمده از گرایش امرای مغول و نزدیکی با آنها خصوصاً اولجایتو معروف به سلطان احمد خدابنده، توانست به طرق دقیقی از ولایت تدبیری فقها در عصر غیبت پرده بردارد و برای اولین بار، عنوان نصب عام را برای فقیه جامع الشرائط به کار گیرد، و نیز از دو منظر عقل و شرع، حق تصدی فقهای جامع الشرائط را اثبات نموده‌اند.

هدف پژوهش، این است که: ضمن پرداخت آراء سیاسی علامه حلی در بیان مصادیق تولیت فقیه در عصر غیبت، به رد ادعای برخی از مشککین مبنی بر مستحدثه بودن نظریه ولایت و تولد آن صرفاً در عصر معاصر، بپردازد.

پیشینه تحقیق: در موضوع ولایت فقیه از منظر علامه حلی به صورت مجزا، تحقیقات وسیع و مفصلی صورت نگرفته است البته برخی از معاصرین در قالب بیان تاریخی نظریه ولایت فقیه به نحو اجمال و تفصیل به آراء فقهای متقدم و متاخر در باب تولیت فقهاء در عصر غیبت اشاره کرده‌اند.

علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) و شرائط سیاسی اجتماعی عصر مغول: علامه العالم، و فخر نوع بنی آدم، ثمره بی‌بدیل مکتب حله، حسن بن یوسف مطهر معروف به علامه حلی به سال ۶۴۸ در شهر حله بدنیا آمد. وی در محضر اساتید بزرگی چون محقق حلی در فقه و محقق طوسی در علوم

عقلی و احمد بن طاووس در عرفان و جماعتی دیگر تلمذ کرده و جهان اسلام عالمی به جامعیت وی ندیده است (افندی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۵۹). علامه حلی بعد از عالم بزرگ و مؤسس مکتب حله جناب محقق حلی، توانست در گسترش و رونق این مکتب، در ارائه چهارچوبی دقیق از اندیشه‌های اصولی و عملی تشیع نقشی بزرگ ایفا کند. بعد از انحلال مکتب عقل گرای بغداد بخاطر سقوط بغداد بدست سلجوقیان، شهر حله بخاطر حضور ثقات بزرگ جهان اسلام نظیر محقق حلی و علامه شهر حله از بزرگترین مراکز علمی جهان اسلام و مرکز ثقل مکتب تشیع تبدیل شد و عیناً تمام گردهمایی و انجمن‌های بزرگ علمی که در شهر بغداد برقرار بود به حله منتقل شده و حلقات درس و مدارس بزرگی در آن شکل گرفت (آصفی، عفیفی، ۱۳۹۳: ۷۲).

گسترش ابواب فقهی در قالب استنباط فراوان فروع فقهی از پس نگاه عمیق به منابع اجتهادی تشیع از ثمرات مجاهدات علمی علامه حلی می‌باشد. علامه حلی در حوزه‌های مختلف علمی خصوصاً فلسفه و کلام آثار فراوانی تالیف کرده که آثار وی، هر یک از مباحث غامض در آن علوم را تبیین و حل کرده است (بحرالعلوم، ۱۴۰۵، ۲: ۲۵۷-۲۹۴). تالیفات وی در فقه از متن‌ترین کتب تالیف شده در تاریخ فقه شیعه و جزء موسوعات فقهیه محسوب می‌شود، که مطول‌ترین آن تذکره الفقهاء و کوچکترین نیز، تبصره التعلیمین می‌باشد (افندی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۶۱). از دیگر کتب فقهی علامه می‌توان به کتب قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب و نهایه الاحکام فی معرفه الاحکام اشاره کرد. در سال‌های حیات علامه حلی مهم‌ترین تحول سیاسی در سرزمین‌های پهناور اسلامی رخ می‌دهد. جهان اسلام در اوائل قرن هفتم شاهد ظهور مغولان- صحرانشینان ساکن در شرق آسیا- بود. مغولان که از جلوه‌های تمدن و دین‌عاری بودند توانستند امپراطوری چین را مضمحل کرده و سپس به جانب غرب حرکت کنند و مهم‌ترین سرزمین‌های شرق قلمرو اسلامی نظیر بخارا، سمرقند، خراسان و نیشابور را تصرف کنند (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۸۳-۲۳۵). آنان بعد از چهل سال خونریزی در سرزمین‌های اسلامی خصوصاً ایران، مهم‌ترین مقر خلافت عباسی یعنی شهر بغداد را فتح کردند. هلاکو خان فرمانروای مقتدر مغول برای آنکه برای همیشه نفوذ روحانی خلیفه عباسی امیرالمومنین، را که موجب شورش‌ها را مطیع بود (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۱۷۰) از بین ببرد در چهار صفر ۶۵۶ بغداد را فتح می‌کند و خلیفه

المستعصم را به قتل می‌رساند (همان: ۱۸۴) و برای همیشه خلافت عباسی، مهم‌ترین نهاد سیاسی حاکمیتی اهل سنت توسط مغولان صحرانشین از بین می‌رود. اما عصری که مهم‌ترین تحولات سیاسی و دینی برای شیعه رقم می‌خورد، عصر ایلخانان مغول است. اباقا و جانشینان دیگر هلاکو را که از تاریخ مرگ او تا انقراض این سلسله در ایران سلطنت کرده‌اند، سلسله ایلخانان مغول گویند (همان: ۲۰۰). با آنکه مغولان در ابتدا کلیه مسلمانان را قتل عام می‌کردند ولی در ادامه در زمره حامیان سرسخت اسلام خصوصاً تشیع قرار گرفتند و این استقبال بخاطر تساهل و میل آنان به آزادی ادیان بود حتی این آزادی ادیان در زمان چنگیز خان نیز سابقه داشته است (مرتضوی، ۱۳۴۱: ۱۱ و ۱۰). از ایلخانان مغول چهار تن اسلام آوردند که عبارتند از: نکودار بن هلاکو خان که احمد نامیده می‌شد. غازان بن ارغون بن بغا بن هلاکو خان که محمود نام داشت. نیکولوس برادر غازان که به سلطان محمد خدابنده معروف بود و القآن بهادر خان ابوسعید پسر محمد خدابنده (مظفر، ۱۳۸۶: ۳۶؛ امین، ۱۴۲۱، ۲: ۳۵۵).

اولجایتو سلطان احمد خدابنده، پادشاه ایران و عراق، نقش مهمی در گسترش تشیع در ایران ایفا کرد. سلطان محمد خدابنده بعد از وفات برادرش غازان خان در سال ۷۰۳ بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد و تمهید مبانی دین اسلام همت تمام به کار بست (خواندمیر، ۱۳۸۰، ۳: ۱۹۱). در واقع شیخ جمال الدین مطهر حلی با سلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه به إرشاد آنجناب به مذهب شیعه گروید (خواندمیر، ۱۳۸۰، ۳: ۱۹۷؛ امین، ۱۴۲۱، ۲: ۳۵۵؛ سبحانی، ۱۴۱۸، ۸: ۷۸-۷۹) و این مهمترین عامل برای ایجاد فضای باز سیاسی بود تا اندیشمندان شیعه بتوانند نظرات خود را بدون تقیه مطرح کنند. اقدام علامه حلی در تالیف چند کتاب در زمینه امامت و هدای آنها به اولجایتو نشانی از اقدامات این فقیه شیعه در ترویج تشیع در این دوره بوده است. علامه حلی کتاب نهج الحق، کشف الصدق کتاب منهج الکرامه خود را نیز به اولجایتو تقدیم کرده است (جعفریان، ۱۳۸۸: ۷۰۲-۷۰۳). پس از اولجایتو بسیاری از قوم تاتار به تشیع گرویدند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۳۱۷).

اولجایتو پس از تشیع و درک درست از حقانیت آن در سایه ارتباط نزدیک با علامه حلی، تصمیم بر مطالعه عمیق در این مذهب گرفت؛ از این رو، به عنوان حامی قدرتمند مذهب شیعه بساط مباحثات در مسائل شرعی و مناظرات علمی را گستراند (خواندمیر، همان، ۳: ۱۹۷). وی با

تکمیل شهر سلطانیه و انتقال مرکزیت حکومت در آن، این شهر را از پایگاه های مهم در ترویج مکتب تشیع تبدیل کرد. و در آن، مرکز مهم علمی نظیر دارالحدیث و دارالقرآءه دایر کرد (همان: ۱۹۶). چنانکه در جنب گنبد سلطانیه مدرسه ای فراهم کرد که شصت نفر معلم و مدرس در آنجا باین کار اشتغال داشتند و دویست نفر شاگرد در آنجا به آموختن عقاید مذهب شیعه سر می کردند و مدرسه ای دیگر در اردو بنام مدرسه سیاره از خیمه و کرباس ترتیب داد و آن را دائماً با اردو می گرداندند و جماعتی از بزرگان علمای دینی با آن حرکت می کردند و طالبین علم را درس می دادند (همان).

اولجایتو برای اشاعه عقاید شیعه امر داد که پیشوایان این مذهب را از اطراف جلب کنند و مدارس مخصوص برای تعلیم اصول و عقاید فرقه شیعه ترتیب دهند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۳۱۶) چنانچه از پس این فضای باز علمی بین علامه حلی و قاضی القضاة نظام الدین مراغه ای مناظرات بسیار در اثبات حقایق مذهب شیعه یا تسنن واقع شد (همان).

اولجایتو اولین حاکم ایلخانی بود که دستور داد تا خطبه به نام ائمه معصومین (ع) بخوانند و سکه بنام ائمه (ع) منقوش گردد (خواندمیر، همان: ۱۹۱). در واقع وجود چنین ظرفیتی علامه حلی را بر آن داشت تا از ظرفیت بدست آمده برای گسترش مکتب تشیع و ارائه دقتی از فقه شیعه، خصوصاً آراء سیاسی خود حداکثر بهره را ببرد رفتاری که در سابق از سوی خواجه نصیرالدین در کنترل سیاسی هلاکوخان (جعفریان، ۱۳۸۸: ۶۵۲) و تعاملات عمیق با حکام آل بویه در قالب مرجعیت دینی از سوی شیخ مفید و سید مرتضی شاهد بوده ایم (الیافعی، ۱۴۱۷، ۳: ۲۲؛ ابن اثیر، ۹: ۵۲۶) و به تناسب این اقتضائات سیاسی و اجتماعی، حدود و چهارچوب طرح مباحث فقه سیاسی مشخص می گردید.

۱. مفهوم شناسی ولایت فقیه

ولایت: ولایت از ماده «ولی» به سکون لام، مثل فُلَس به معنای قُرب است. و ولایت به کسر و فتح واو، به معنای نصرت است (فیومی، بی تا، ۲: ۶۷۲). در اقرب الموارد «ولایه» به کسر و فتح «واو» هر دو به معنای سرپرستی و مالکیت است: «ولی الشیء - ولی علیه ولایه» (بالکسر و بالفتح)

ای ملک امره» (شرتونی، ۱۴۰۳، ۵: ۸۳۲). چنانچه ابن سکیت، ولایه به کسر واو را به معنای سلطان (امارة) معنا کرده است (زبیدی، ۱۴۱۴، ۲۰: ۳۱۰).

فقه: واژه «فقه» در لغت، به معنای مطلق آگاهی و فهم آمده، و فرقی در مسائل دینی و غیر آن ندارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۴: ۴۴۲). فقه در اصطلاح به معنای دانش احکام شریعت از طریق ادله تفصیلی آن (کتاب، سنت، عقل و اجماع) است. به تعبیر دیگر، فقه، علم به احکام شرعی از طریق استنباط و اجتهاد است (میراحمدی‌زاده، ۱۳۸۰: ۲۳) و کلمه فقیه مشتق از ماده «فقه» به معنای عالم به فروع شرع است.

ولایت فقیه: ولایت فقیه به معنای رهبری سیاسی جامعه اسلامی به وسیله فقیه جامع الشرائط لازم برای رهبری است. طبق نظریه امامت، در زمان حضور، امر رهبری جامعه و ولایت سیاسی آن باید در اختیار معصوم (ع) قرار گیرد. در زمان غیبت، طبق نظریه ولایت فقیه، این مدیریت، باید به فقیه جامع‌الشرائط سپرده شود (جعفرپیشه‌فرد، ۱۳۸۹: ۳۵).

۲. قلمرو ولایت فقیه

۱-۲. **نماز جمعه:** علامه حلی یکی از شرایط وجوب انعقاد نماز جمعه در عصر غیبت را حضور سلطان یا نائب او عنوان می‌کند: وی می‌فرماید: «یشترط فی وجوب الجمعة السلطان أو النائبه عند علماؤنا اجمع... للاجماع علی أن النبی کان یعین لإمامة الجماعة و کذا الخلفاء بعده کما یعین للقضاء» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۴: ۱۹) در تحقق وجوب نماز جمعه حضور سالطان یا نائب او شرط است و این شرط نزد علمای امامیه مورد اجماع است چنانچه بالاجماع سیره پیامبر اکرم (ص) اینگونه بود که برای نماز جماعت امام و برای منصب قضاوت، قاضی تعیین می‌فرمودند. علامه در کتاب مختلف‌الشیعه به نقل از شیخ طوسی از کتاب خلاف، انعقاد نماز جمعه را مشروط به حضور امام یا نائب ایشان برای اتیان نماز جمعه نظیر قاضی و نحو آن عنوان می‌کند: «من شرط انعقاد الجمعة الامام أو من یامره بذلك من قاض أو أمیر المؤمنین و نحو ذلك» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۲: ۲۳۸).

با توجه به این مطلب که شرط وجوب و انعقاد نماز جمعه مشروط به حضور امام معصوم (ع) و نائب ایشان است، آیا در عصر غیبت اقامه نماز جمعه توسط فقیه جایز است؟ به عبارت دیگر، آیا فقیه در زمره نائب امام معصوم (ع) قرار می‌گیرد؟ علامه حلی در عباری صریح، فقیه جامع

الشرائط را منصوب به نصب عام از سوی امام معصوم(ع) دانسته و جواز اقامه نماز جمعه توسط وی در عصر غیبت را جایز می‌داند، وی در جواب برخی از فقها نظیر ابن ادریس که اقامه صلاه جمعه فقط توسط امام(ع) و نائب خاص وی جایز و اتیان آن در عصر غیبت را جایز ندانسته‌اند - بان من شرط الانعقاد الجمعه الامام او من نصبه للصلاه - می‌فرماید: «لأننا نقول بموجبه، لأن الفقيه المأمون منصوب من قبل الإمام» (همو، ۱۴۱۳، ۲: ۲۳۹). همانا ما قائل به این هستیم که اقامه نماز جمعه توسط فقیه در عصر غیبت، به عنوان بدل از نماز ظهر محسوب می‌شود زیرا که از نظر من فقیه امین از منصوب (به‌نصب عام) از سوی امام معصوم(ع) است. علامه حلی در این عبارت در پاسخ به احتجاج جناب بن ادریس، با پذیرش شرط وجود امام(ع) و نائب ایشان برای اتیان نماز جمعه، به صغروی بودن بحث اشاره می‌کند در این که شرط مقتضی برای انعقاد نماز جمعه در عصر غیبت بواسطه‌ی فقیه عادل محقق می‌شود زیرا که وی جانشین و منصوب از سوی امام معصوم(ع) است و بخاطر این نیابت فقیه از امام معصوم(ع) کلیه امور دادرسی و اقامه حدود که از شئونات حکومت به وی سپرده شده است، با آن که علامه در این عبارت به کیفیت نوع نصب فقیه از سوی معصوم(ع) اشاره‌ای نکرده‌اند ولی در بحث باغی بر امام(ع) برای اولین بار در میان فقها از نصب عام فقیه در عصر غیبت سخن گفته‌اند «لانه منصوب بنصب العام» با توجه به نیابت فقیه از سوی معصوم(ع) بواسطه نصب عام، مصادیق صغری برهان بحث روشن می‌گردد. البته فقهای متقدم نظیر جناب شیخ مفید و ابی‌صلاح حلبی ضمن طرح شرط وجود انعقاد جمعه توسط امام(ع) و نائب ایشان، برای بیان فقیه عادل به عنوان یکی از مصادیق صغرای بحث (نائب امام) با عبارتی چون تفویض (شیخ مفید، ۱۴۱۰: ۸۱۰)، و الماهول لها من قبلهم (صاحبان اهلیت برای تنفیذ احکام اسلام) (حلبی، ۱۳۹۲: ۳۸۳) از جایگاه ولایت فقها به عنوان نائب عام امام معصوم(ع) در عصر غیبت خبر داده‌اند. به‌طور مثال جناب شیخ مفید در المقنعه می‌نویسد: «فاقامه الحدود فهو الى سلطان الاسلام المنصوب لتدبير الانام و هم ائمه الهدى من آل محمد صلى الله عليه وآله... و قد فوضوا فيه الى الفقهاء شيعتهم مع الامكان» (شیخ مفید، ۱۴۱۰: ۸۱۰) و از پس این نیابت تفویضی، شیخ، حکم به جواز اتیان نماز جمعه در عصر غیبت داده‌اند.

در نتیجه نیابت فقیه از معصوم(ع) در عصر غیبت صرفاً از سوی علامه با عبارت نصب عام طرح نشده بلکه در میان متقدمین این نیابت فقیه اصلی محرز بوده است.

۲-۲. **قضا:** دادرسی، صدور حکم و رفع خصومت بین مردم بین مردم از ضروریات جامعه مدنی که به علت وابستگی حیات جامعه به آن همواره با نظام سیاسی تلازم دارد، به گونه‌ای که همواره در همه تجمعات انسانی از شئون حکومت محسوب می‌شود، چنانچه علما به این نکته توجه داشته‌اند: «تكون القضاة مع مالها من الشئون عرفا من شئون الحاكم و وظائفه». «كون ولاية القضاء من شئون الحاكم العام الذي له الولاية العامة، كما كان عليه الحال في عصر النبوة والخلفاء». جناب فخرالمحققین برای اولین بار در میان فقهاء به مبدأ ولایت قضا اشاره کرده می‌نویسد: منصب قضا، ولایت حکم صاحب شرائط فتوا بر اشخاص معین از نظر شرع است که این منصب از جایگاه ریاست عامه در امور دین و دنیا منشا می‌شود (فخر المحققین، ۱۳۶۳، ۴:۲۹۶).

در آیات و روایات به این پیوند نیز اشاره شده است، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «يا داوود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق» (ص: ۲۶). منصب قضاوت حضرت داود(ع) بعد از ثبوت مقام خلافت و سلطنت از سوی خداوند متعال برای وی بوده است. در روایتی از حضرت امیرالمومنین(ع) در اختصاص منصب به منصب امامت آمده است: «لا يصلح الحكم ولا الحدود ولا الجمعة الا بامام» (محدث نوری، ۱۴۰۸: باب ۵ از ابواب صلاه جمعه، حدیث ۲). امام صادق(ع) در اشاره به اختصاص منصب قضاوت به حاکمیت و امام مسلمین می‌فرماید: «اتقوا الحكومة فان الحكومة إنما هي للإمام العالم باقضاء العادل في المسلمین لنبی او وصی نبی» (کلینی، ۱۴۰۷، ۷: ۴۰۶).

با توجه به مطالب مذکور چنین نتیجه گرفته می‌شود که منصب قضاوت از شئون حکومت بوده و تنها حاکم اسلامی حق تصدی و دخالت در آن را دارد.

جناب علامه حلی در منتهی المطلب در بیان حق تصدی فقهای شیعه در منصب قضاوت می‌نویسد: «ولا يجوز الحكم بين الناس والقضاء بينهم الا للامام اول من اذن له الامام وقد فوض الائمة عليهم السلام ذلك الى فقهاء الشيعة المامونين المحصلين (مخلصين) العارفين بالاحكام ومداركها الباحثين عن مأخذها الشريعة القيمین بنصب الادله والامارات وبالجملة من يستجمع شرائط الحكم الاتیه فيما بعد لما رواه الشيخ عن عمر بن حنظله و عن ابي خديجه..» (علامه حلی، ۱۴۱۲، ۱۵: ۲۲۶). حکومت و قضاوت بین مردم جایز نیست مگر برای امام معصوم(ع) و نایبان ایشان در اقامه حدود(نایبان خاص) و به طور قطع ائمه معصومین(ع) منصب حکومت و قضا بین مردم را به فقهاء جامع شرائط تفویض کرده است. فقهای که امین در دین بوده و به همه احکام اسلام و مستندات آن شناخت کامل داشته باشند و برای هر یک از این احکام

ادله و امارات شرعیه اقامه کرده اند. و دلیل بر تفویض ائمه(ع) روایتی است که جناب شیخ طوسی از عمر بن حنظله و ابی خدیجه نقل کرده است. علامه در این عبارت به صراحت ولایت اقامه حدود در عصر غیبت را مختص فقهای شیعه عنوان می کند که این ولایت تفویضی می باشد نه تنفیذ. البته که بین تنفیذ و تفویض فرق است. تفویض از ولایت حکایت می کند زیرا شخصی که مسئولیتی به او تفویض شده است، استقلال رأی دارد و از اصالت رأی و تصمیم برخوردار است، ولی در تنفیذ اصالت و استقلال رأی از تنفیذکننده است و شخصی که مسئولیت در اختیار او قرا گرفته است، به نیابت از تنفیذ کننده به ایفای نقش می پردازد (جعفری‌شهره فرد، ۱۳۸۰: ۵۵). پس در گستره معنایی این دو کلمه تفاوت اساسی دیده می شود.

۳-۲. امر به معروف و نهی از منکر: علامه حلی از محدود فقهای هستند که هم نظر با شیخ طوسی، و جواب امر به معروف و نهی از منکر را عقلی می داند: «انها واجبان عقلا او سمعا الاول فی المقامین اقوی» (علامه حلی، ۱۴۱۳ (قواعد الاحکام)، ۱: ۳۹۷). نظر قوی تر نزد من آن است که این دو واجب عقلی می باشد. ولی سید مرتضی و جواب امر و نهی را سمعی می داند. جناب فخرالمحققین در شرح کلام علامه می فرمایند: «ذهب الشیخ و المصنف الی وجوبهما عقلا لانه لطف و کل لطف واجب» (همان). جناب علامه

حلی مانند شیخان و سید مرتضی از ظرفیتهای ادراکات عقلی برای پیشبرد و درک مفاهیم فقهی به نحو احسن استفاده کرده و این امر در تمام ابواب کتب فقهی ایشان بخصوص در مسائل مرتبط با حکومت تبلور یافته است. چنانچه در این مسئله هم نظر با شیخ طوسی، امر به معروف را از باب لطف واجب عقلی دانسته اند. وی در بیان مرحله سوم نهی از منکر می نویسد: «ان هذا الجنس من الانتکار لایکون الا للائمه او لمن یاذن له الامام فیه وقاله الشیخ رحمه الی وکان المرتضی یخالف فی ذلك وبقول یجوز فعل ذلك بغیر اذنه لان ما یفعل باذنه یکون مقصودا و هذا بخلاف ذلك لانه غیر مقصود، و ان قصده المدافعه و الممانعه فان رفع الضرر فهو غیر مقصود.. وکلام سید عندی قوی» (علامه حلی، ۱۴۱۲، ۱۵: ۲۴۳). شیخ طوسی بر این نظر است که سومین مرحله نهی از منکر باید به اذن امامان معصوم(ع) و نائبان ایشان در امر به معروف انجام شود. ولی سید مرتضی اذن امام را نیاز نمی داند، زیرا اذن گرفتن در صورتی صحیح است که آن فعل، مورد قصد او باشد در حالی که ناهی اصلا قصد جراحت و قتل را ندارد تا برای آن از امام(ع) اذن بگیرد. بلکه ناهی قصد ممانعت و دفع منکر از انجام گناه را دارد و این، مورد قصد واقعی اوست. جناب علامه حلی در انتها کلام سید را می پذیرد.

۲-۴. اقامه الحدود: اجرای حدود و مجازات اسلام از مهمترین احکام اجتماعی اسلام برای ایجاد فضای متعالی ظلم ستیز در سطح گسترده جامعه بمنظور تحقق عدالت الهی در میان احاد جامعه است و این امر با نقش طرفینی فرد و حکومت و ارکان قدرت برای ایجاد این سطح وسیع از عدالت در جامعه ملازم خواهد بود. در اسلام اقامه حدود از دو منظر اجرا و ترک آن در بالاترین نقطه اهمیت بوده است، به نحوی که اجرای آن مساوی با سعادت و ترکش شقاوت را به همراه خواهد داشت، حضرت امیرالمومنین علی(ع) می‌فرمایند: «لا یسعد أحدٌ إلا بإقامة حدود الله و لا یشقی أحدٌ إلا بإضاعته‌ها» (الآمدی، ۱۴۱۰: ح ۳۷۳۹). از سویی اجرای حدود منشا خیرات و از هر عبادتی بالاتر است، و از سویی دیگر ترک آن موجب هلاکت جامعه‌ای خواهد بود. از سویی دیگر منصب اقامه حدود، نظیر قضا و نماز جمعه از مناصب امام معصوم(ع) و ملازم با منصب حکومت است. و در روایتی، امام سجاد(ع) فرمودند: «ان علیاً قال: لا یصح الحکم ولا الحدود و لا الجمعة الا بامام» (محدث نوری، ۱۴۰۸، ۶: ۱۴).

منصب اقامه حدود شامل دو نوع جرائم می‌شود: (۱) جرائمی که برای آن در فقه حد معینی تعیین شده است؛ (۲) تعزیر: «والتعزیر علی ما یراه السلطان». (شیخ مفید، ۱۴۱۰: ۷۹۸). جرائمی که تعیین حد و کیفر آن بر اساس نظر حاکم است و حاکم طبق صلاحدید خود از شرایط زمان و مکان جرم مقدار مجازات را مشخص می‌کند که به آن تعزیرات گفته می‌شود.

علامه حلی در مسئله اقامه حدود به یک حکم کلی در باب ولایت فقیه، تصریح می‌کند که نتیجه آن، ولایت مطلقه‌ی فقیه می‌باشد.

ایشان در کتاب تذکره الفقهاء همین ترتیب را ذکر کرده و بعد از ذکر روایت حفص بن غیاث این سوال را مطرح می‌کنند «و هل یجوز للفقهاء اقامه الحدود فی حال الغیبه؟». آیا برای فقها در زمان غیبت اقامه‌ی حدود جایز است؟ «جزم به الشیخان.. عملاً به الروایة... کما یاتی ان للفقهاء الحکم بین الناس فکان الیهم اقامه الحدود لما فی تعطیل الحدود من الفساد» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۹: ۴۴۵). شیخان معظمین به روایت (ابی‌خدیجه و عمر بن حمزله) عمل نمودند. چنانکه در ادامه ذکر خواهیم کرد که فقهای عادل، حق حکم (حکومت) بین مردم دارند. پس اقامه حدود بر عهده فقهاست، زیرا که اگر حدود اجرا نشود موجب فساد خواهد شد. جناب علامه در این عبارت صریحاً نظر شیخان در جواز اقامه حدود در عصر غیبت توسط فقیه را پذیرفته و به دو دلیل نقلی و عقلی برای جواز اقامه حدود توسط فقیه در عصر غیبت تمسک می‌کند.

وی در کتاب مختلف الشیعه می‌فرماید: «لنا ان تعطیل الحدود یقضی الی ارتکاب المحارم و انتشار المفاسد و ذلك امر مطلوب الترتک فی نظر الشارع و ما رواه عمر و غیر ذلك من الاحادیث الداله علی تسویغ الحکم لفقهاء و هو عام فی اقامه الحدود و غیرها» (علامه حلی، ۱۴۱۳: (مختلف الشیعه) ۴-۴۶۴). تعطیلی حدود موجب انجام گناهان و شیوع فساد خواهد شد و شارع مقدس، اراده بر ترک شیوع گناه کرده است، روایت عمر بن حنظله و دیگر روایات (ابی‌خدیجه توفیق شریف و...) دلالت بر جواز حکومت برای فقها دارد و این حکم در لسان احادیث معنایی عام است که شامل اقامه حدود و غیر آن از احکام اسلام می‌شود.

علامه در کتاب تحریر الاحکام بعد از تکرار عبارت سابق، نظر خود را به صراحت بیان می‌کند و قول به اقامه حدود در عصر غیبت توسط فقهای شیعه را قوی دانسته است: «و هل یجوز للفقهاء اقامه الحدود حال الغیبه جزم به الشیخان و هو عندی قوی» (حلی، ۱۴۲۰، ۲: ۲۴۲).

علامه حلی به سبک بسیاری از علمای سلف بحث اقامه حدود را در باب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده‌اند، چنانچه شیخ مفید در المقنعه (مفید، ۱۴۱۰: ۸۱۰) و شیخ طوسی در نهاییه (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۰۰-۳۰۱) و ابن‌ادریس در سرائر (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ۲: ۲۴) چنین کرده‌اند و این امر نشان دهنده آن است که اقامه حدود از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر به شمار می‌رود، و هر آنچه که از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر قرار می‌گیرد تحت وجوب آن قرار می‌گیرد. خصوصاً که امر به معروف از منظر علامه حلی واجب عقلی می‌باشد (علامه حلی، ۱۴۱۳) (قواعد الاحکام)، ۱: ۳۹۷). از این‌رو ضرورت کلیه امور مرتبط با مصالح نوعیه که نظام اجتماعات انسانی برای ادامه حیات به آن نیازمند است تحت عنوان امر به معروف بدست می‌آید.

۲-۵. خمس: اقتصاد و منابع مالی به عنوان ستون فقرات یک نظام سیاسی به شمار می‌رود که در صورت عدم وجود منابع مالی لازم هیچ‌گاه نمی‌توان به اهداف تعیین شده فرهنگی و سیاسی رسید. یکی از این منابع مالی زکات است. «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت‌المال می‌ریزد، و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می‌دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیر زمینی و روی زمینی و به طور کلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه‌ای [خمس] گرفته می‌شود. بدیهی است، درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هر گاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را اگر تحت نظام اسلام درآید حساب

کنیم، معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهمتر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۱).

علامه حلی در منتهی المطلب، انتهای باب انفال در ضمن مسئله‌ای، به اختلاف فقهاء در مورد سهم امام(ع) اشاره کرده و می‌نویسد: «اذا قلنا بصرف حصته علیه السلام فی الاصناف فانما يتولاه من الیه النیابه عنه علیه السلام فی الاحکام و هو الفقیه المأمون الجامع لشرائط الفتوی» (علامه حلی، ۱۴۱۲، ۸: ۵۸۸). اگر در زمان غیبت قائل به این شویم که سهم امام(ع) از خمس را می‌توان به اصناف دیگر دریافت کننده خمس (سادات) پرداخت کرد، پس در این صورت باید متولی سهم، نائب امام معصوم(ع) در احکام اسلام باشد، و نائب ایشان در احکام اسلام، فقیه امین جامع شرائط فتوی می‌باشد.

علامه حلی از فقیه جامع الشرائط تعبیر به عنوان «من الیه النیابه» کرده‌اند از طرفی هم احکام در تعبیر ایشان عام بوده و همه احکام اسلام را شامل شده، در نتیجه فقیه در دیدگاه ایشان نائب امام(ع) در همه احکام می‌باشد. پس در هر یک از ابواب فقه، صحبت از نائب امام(ع) شود می‌توان گفت که شامل فقیه خواهد شد.

در هر صورت آنچه از مجموع فتاوا و استدلالات علامه بدست می‌آید ولایت مطلقه فقیه است. البته با توجه به اینکه امامت و ولایت امر را بطور کلی مختص به معصومین(ع) می‌داند، از این عبارات امامت و ولایت اصل هرگز استفاده نمی‌شود (آذری قمی، ۱۳۷۲، ۱: ۲۵۶).

۳. ادله ولایت فقیه

علامه برای ولایت عامه فقیه در کلیه احکام نیابت بردار از امام معصوم(ع) - یتولاه من الیه النیابه عنه علیه السلام فی الاحکام و هو الفقیه المأمون (علامه حلی، ۱۴۱۲، ۸: ۵۸۸) - به ادله عقلی و نقلی تمسک کرده‌اند.

۳-۱. دلیل عقلی

علامه حلی در مختلف الشیعه، در بحث اقامه حدود، برای ضرورت اقامه حدود در عصر غیبت توسط فقهاء، به دلیل عقلی استناد می‌کند. وی در بیان انتشار مفاسد و گناهان در صورت تعطیلی حدود و احکام اسلام، می‌نویسد: «لنا ان تعطیل الحدود یقضی الی ارتکاب المحارم و انتشار المفاسد و ذلک امر مطلوب الترتک فی نظر الشارع و ما رواه عمر و غیر ذلک من الاحادیث الداله علی تسویغ الحکم لفقهاء» (علامه

حلی، ۱۴۱۳ (مختلف الشیعه)، ۴: ۴۶۴). و در کتاب تذکره الفقهاء همین بیان را دارند: «عملاً به الروایه...ولما فی تعطیل الحدود من الفساد» (علامه حلی، ۱۴۱۴ (تذکره الفقهاء)، ۹: ۴۴۵).

در این عبارت دو حکم کلی برداشت می‌شود؛ «هر آنچه مطلوب و مورد نظر شارع است انجام آن واجب می‌باشد»:

- حکم کلی اول: ترک محرمات و انجام واجبات مطلوب شارع است چرا که از اشاعه‌ی فساد جلوگیری خواهد کرد.

- حکم کلی دوم: هر آنچه ما را از اشاعه فساد دور کرده و به واجبات نزدیک کند مطلوب شارع مقدس است. اقامه حدود انسان‌ها را از ارتکاب محرمات و اشاعه فساد دور خواهد کرد. پس اقامه حدود مطلوب شارع مقدس می‌باشد.

نتیجه این برهان شکل اول، ضرورت اقامه حدود می‌باشد، و چون در میان مصادیق اقامه کننده حدود فقیه جامع الشرائط از اولویت بالاتری در احراز این منصب برخوردار است، از این رو او باید اقامه حدود را برعهده بگیرد. علت اولویت فقیه نسبت به دیگر مومنین بخاطر صفات شخصی گروه فقهاء نمی‌باشد، بلکه ایشان بخاطر برخورداری از صفات مطروحه از سوی امام معصوم (ع)، واجد این جایگاه شده‌اند؛ صفاتی که بخشی از آن به جنبه‌های نفسانی فرد توجه دارد و بخشی دیگر اشاره به دانش او دارد و در صورت تحقق عدالت و اجتهاد علمی، انسان صلاحیت تولیت اجرای احکام اسلام را خواهد داشت.

۳-۲. دلیل نقلی

علامه برای ولایت فقیه به چند روایت، خصوصاً روایت ابی خدیجه، عمر بن حنظله، حفص بن غیاث، استناد می‌فرماید، وی در کتاب تذکره الفقهاء، در باب اقامه حدود بعد از ذکر نظر جناب شیخ مفید و شیخ طوسی مبنی بر پذیرش قطعی ولایت فقها بر منصب قضا در عصر غیبت، به روایات مورد تمسک ایشان، استدلال می‌کند، از این رو علامه می‌نویسد: «جزم به الشیخان.. عملاً به الروایه...کما یاتی ان للفقهاء الحکم بین الناس فکان الیهم اقامه الحدود لما فی تعطیل الحدود من الفساد» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۹: ۴۴۵). شیخان به روایت (ابی خدیجه و عمر بن حنظله) عمل نمودند.

علامه در این عبارت، صریحاً نظر شیخان در جواز اقامه حدود در عصر غیبت توسط فقیه را پذیرفته و به دو دلیل نقلی و عقلی تمسک می‌کند. وی دلیلی نقلی مورد تمسک شیخ مفید و شیخ

طوسی را صریحاً ذکر نمی‌کند و از آن به عبارت «عملاً به الروایة... كما یاتی» به عنوان «الروایة» نام می‌برد و وعده ذکر آن را در باب قضا می‌دهد. وی در باب در بیان استناد به ادله تولیت فقیه در منصب قضا می‌فرماید: «وقد فوض الائمه علیهم السلام ذلك الی فقهاء شیعتهم المامونین... لما رواه الشیخ عن عمر بن حنظله و عن ابی خدیجه» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۵: ۲۴۶). بطور قطع ائمه معصومین (ع) منصب قضا را به فقهای شیعه امین تفویض نموده‌اند و دو روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه که جناب شیخ طوسی در کتاب خود نقل کرده است دلالت بر این تفویض دارد. جناب علامه علاوه بر این دو روایت، به روایت حفص بن غیاث برای تولیت فقها در جریان اقامه حدود استناد می‌کنند. روایات مورد استناد به شرح ذیل است:

۱) روایت عمر بن حنظله: «روی عن عمر بن حنظله، قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن رجلین من اصحابنا یکون بینهما منازعه فی دین او میراث فیتحاکمان الی السلطان والی القضاء، أیحل ذلك؟ فقال من تحاکم الی الطاغوت، فحکم له، فانما یاخذ سحتا، و ان کان حقه ثابتا، لانه اخذ بحکم الطاغوت و قد امر الله عز وجل ان یکفر بها، قلبت کیف یصنعان، قال انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا، و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلترضو به حکما، فانی قد جعلته علیکم حکما، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف وعلینا رد و الراد علینا کالرادی الله تعالی و هو علی حد الشرک بالله» (محدث نوری، ۱۴۱۴: باب وجوب الرجوع فی القضاء و الفتوی، ۱۸: ح ۳۳۴۱۶).

در این روایت از امام (ع) سوال می‌شود که آیا به سلاطین و قدرت‌های حکومتی و قضات رجوع کنیم؟ حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا چه اجرائی و چه قضائی، نهی می‌فرمایند، دستور می‌دهد که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آنها هستند رجوع کنند، هرچند حق ثابت شده باشد و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. و در صورتی که بوسیله این قدرت‌ها و دستگاه‌های ناروا به حقوق مسلم خویش نازل آمد، «فانما یاخذ سحتا» به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۹۱).

۲) روایت ابی خدیجه: شیخ طوسی در کتاب التهذیب بواسطه احمد بن عائد ابی الجهم از ابی خدیجه نقل کرده «عنه عن أحمد بن محمد بن محمد بن الحسين بن سعيد عن أبي الجهم عن أبي خديجة قال: بعني أبو عبد الله عليه السلام إلى أصحابنا فقال قل لهم أيأبكم إذا وقعت بينكم خصومة أو تدارى في شيء من الأخذ والعطاء أن تحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق جعلوا بينكم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا فإني قد جعلته عليكم قاضياً و

یآکم أن یخاصم بعضکم بعضاً إلی سلطان الجائر (حرعاملی، ۱۴۱۴، ۲۷: ۱۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۶: ۳۰۳).

۴. شرایط ولی فقیه

جناب علامه حلی شرایط اجتهاد که مشروعیت بخش منصب افتاء و قضا را به شناخت نه چیز منوط می‌فرماید. کتاب، سنت، اجماع، خلاف، ادله عقلیه، زبان عربی، اصول عقاید، اصول فقه و شناخت شرایط برهان (علامه حلی، ۱۴۱۳ (قواعد الاحکام)، ۳: ۴۲۳).

علامه در ادامه دلیل شناخت هر یک از این نه مورد را ذکر می‌کند. وی در این رابطه می‌فرماید: «أما الكتاب: فيحتاج إلى معرفة ما يتعلق منها بالاحكام دون غيرها و يعرف المتواتر و الاحاد و المسند و المتصل و المنقطع و المرسل و يعرف الرواة و يعرف مسائل الاجماع و الخلاف و أدلة العقل و تعارض الأدلة و التراجيح و يعرف من لسان العرب من اللغة و النحو و التصريف ما يتعلق بالقران المحتاج اليه و السنة المعتبر اليها و يشترط ان يكون ذا قوة يتمكن بها من استخراج القروع من الاصول و لا يكفي حفظ ذلك كله من دون قوة الاستخراج» (علامه حلی، ۱۴۱۳) قواعد الاحکام، ۳: ۴۲۳. به این صورت که شناخت قرآن در صورتی محقق می‌شود که به عام و خاص، مطلق و مقید، محکم و متشابه، مجمل و مبین، ناسخ و منسوخ احاطه کامل داشته باشد. اما آگاهی از سنت در صورت شناخت اخبار متواتر و آحاد، مسند و متصل، منقطع و متصل و مرسل، و شناخت راویان محقق می‌شود (همان). مراد علامه در تقييد به دانستن لسان عرب، آگاهی از لغت، صرف و نحو است. وی در ادامه صرف شناخت این مسائل نه‌گانه را کافی نمی‌داند، بلکه فرد باید دارای توانایی استخراج فروع احکام شرعیه از اصول آن نیز باشد (همان).

۵. تطور نظريه ولايت فقيه در قالب توسعه مفهوم حاکم

علامه حلی نوآوری‌های فراوانی در فقه، بخصوص در مسئله ولایت فقیه داشته‌اند. به‌طور مثال نظریه نصب فقیه و توسعه مفهوم حاکم در روایت عمر بن حنظله از ابتکارات ایشان بوده است.

علامه حلی در ابتکاری نو، در مقام احتجاج به روایت عمر بن حنظله برای ولایت فقیه در مقامی فراتر از منصب قضا، مفهوم کلمه حاکم در عبارت «فانی قد جعلته حاکماً» را توسعه داده و حکومت فقیه شیعه را صرفاً در اقامه حدود و منصب قضا محدود نکرده و بلکه در غیر آن نیز عمومیت داده است. وی می‌نویسد: «ما رواه عمر و غير ذلك من الاحاديث الداله على تسويغ الحكم للفقهاء و هو عام في اقامه

الحدود و غیرها» (علامه حلی، ۱۴۱۳ (مختلف الشیعه)، ۴: ۴۶۴). واژه حاکم در این روایت عام بوده و علاوه بر اقامه حدود، شامل غیر آن نیز می‌شود. توسعه مفهوم حاکم از ابتکارات جناب علامه است که قبل وی در میان علما سابقه نداشته است. حاکم در این روایت عام بوده و شامل کلیه امور اعم از اقامه حدود را شامل می‌شود. علامه از واژه حاکم معنای لغوی و عرفی آن را اراده کرده و حاکم را به حکم به معنای قضاوت و فصل الخصومت، انصراف نداده است، زیرا که واژه حاکم در لغت و عرف اعم از قضاوت است بلکه منصب قضاوت از شئون حاکم (حکومت) است و ادعای انصراف حاکم به معنای منصب قضاوت و رفع خصومت تا به حال از سوی فقها اعمال نشده است. پس همانطور که فقیه از سوی ائمه معصومین (ع) برای قضاوت و فصل خصومت منصوب است برای ولایت و حکومت نیز منصوب است (امام خمینی، ۱۳۸۲، ۳: ۱۴۹).

وی در بحث باغی بر امام (ع) برای اولین بار در میان فقهای شیعه، به نصب عام اشاره می‌فرماید: «کل من خرج علی الامام عادل فهو باغ و یجب علی کل من یتنصره الامام او من نصبه عموماً او خصوصاً» (حلی، ۱۴۱۳ (مختلف الشیعه)، ۲: ۲۵۰)، و بعد از علامه، اصطلاح نصب عام از سوی علمای طراز اولی نظیر شهید اول، شهید ثانی، محقق کرکی و دیگر فقهاء به کار گرفته می‌شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در هر صورت آنچه از مجموع فتاوا و استدلال‌های علامه بدست می‌آید، ولایت مطلقه فقیه است (آذری قمی، ۱۳۷۲، ۱: ۲۵۶). علامه فقهای شیعه را نایب عام امام معصوم (ع) در عصر غیبت می‌داند و برای فقهای شیعه در کلیه اموری که از شئون حکومت و مرتبط با مصالح نوعیه است، حق تصدی از سوی معصوم (ع) قائل است و فقیه جامع الشرائط مستقل در اجرای احکام اسلامی در عصر غیب است. وی از دو منظر عقل و شرع به تولیت فقها در عصر غیبت پرداخته است.

منابع

- ابن اثیر علی ابن محمد (۱۴۰۷)؛ الكامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور (۱۴۱۰)؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- ابوالحسین، احمد بن فارس (۱۴۰۴)؛ معجم مقائیس اللغه، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابی صلاح حلبی تقی بن نجم الدین (۱۳۹۲)؛ الکافی فی الفقه، قم، بوستان کتاب.
- افندی، میرزا عبدالله (۱۴۰۱)؛ ریاض العلماء، قم، مطبعة الخيام.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴)؛ تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموریان، تهران، امیرکبیر.
- امین سید محمد حسن (۱۴۲۱)؛ اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف.
- آذری قمی، احمد (۱۳۷۲)؛ ولایت فقیه از منظر فقهای اسلام، بی جا، موسسه مطبوعاتی دارالعلم.
- آصفی، محمد مهدی، حبیب عقیفی (۱۳۹۳)؛ تاریخ فقه و الاصول فی مذهب اهل بیت ادوارا و اطوارا، قم، بوستان کتاب .
- آمدی، عبدالواحد (۱۴۱۰)؛ غرر الحکم درر الکلم، قم، دارالکتاب الاسلامی.
- بروجردی، سید مهدی بحرالعلوم (۱۴۰۵)؛ الفوائد الرجالیة، تهران، مکتبه الصادق.
- جعفر پیشه فرد مصطفی (۱۳۸۰)؛ پیشینه نظریه ولایت فقیه، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
- ؛ (۱۳۸۹)؛ چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، قم، بوستان کتاب.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۸)؛ تاریخ تشیع در ایران، تهران، علم.
- جوینی، عظاملک بن محمد (۱۳۸۵)؛ تاریخ جهانگشای جوینی، تهران، دستان.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۸۰)؛ تاریخ حبیب السیر، تهران، خیام.
- زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴)؛ تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر.
- شرتونی، سعید (۱۴۰۳)؛ اقرب الموارد، قم، انتشارات مکتب آیت الله مرعشی نجفی.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷)؛ تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ؛ (۱۴۰۰)؛ النهایة، بیروت، دار الكتاب العربی.
- شیخ مفید محمد بن نعمان (۱۴۱۰)؛ المقنعه، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳)؛ من لا یحضره الفقیه، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- عاملی، محمد بن حر (۱۴۱۴)؛ وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲)؛ منتهی المطلب، مشهد، آستان قدس رضوی

- : (۱۴۱۳) قواعد الاحكام، قم، انتشارات جامعه مدرسين.
 - : (۱۴۱۴) تذكرة الفقهاء، قم، موسسه آل البيت عليهم السلام.
 - : (۱۴۱۳)، مختلف الشيعه، قم، انتشارات جامعه مدرسين.
 - : (۱۴۲۰)؛ تحرير الاحكام، قم، موسسه امام صادق(ع).
- فخرالمحققين، محمد بن حسن (۱۳۶۳)، ايضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، قم، اسماعيليان.
- فيومي، احمد بن محمد (بي تا)، المصباح المنير، قم، منشورات دار الرضى.
- كليني، محمد بن يعقوب (۱۴۰۷)، الكافي، تهران، دارالكتب الاسلاميه /
- محدث نوري، ميرزا حسين (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل مستنبط المسائل، بيروت، موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول
- مرتضوى، منوچهر (۱۳۴۱)؛ تحقيق دربارہ دورہ ايلخانان مغول، تهران، چاپخانه شفق.
- مظفر، محمد رضا (۱۳۸۶)؛ شيعه در ايران، ترجمه: محمد باقر حجتى، تهران، مشعر.
- امام خمينى، سيد روح الله (۱۳۷۸)؛ ولايت فقيه، تهران، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى(ره).
- : (۱۳۸۲)، تهذيب الاصول، قم، دارالفكر كتابفروشى اسماعيليان.
- مير احمدى زاده، مصطفى (۱۳۸۰)؛ رابطه فقه و حقوق، ج، قم، دفتر تبليغ اسلامى حوزه علميه
- اليافعى، عبدالله ابن اسعد (۱۴۱۷)؛ مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة من حوادث الزمان، بيروت، دارالكتب العلميه.